

**چرا شمس نسبت به عرفا تند است؟**

مسئله مهم آن است که شمس و ابن عربی که هر دو عارف هستند، چه تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی دارند.



مسئله مهم آن است که شمس و ابن عربی که هر دو عارف هستند، چه تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی دارند. به نظر چنین می‌رسد که در این میان دو طریق وجود داد: یکی طریق معرفت است و دیگری طریق محبت.

به گزارش خبرگزاری مهر، سی و یکمین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره شمس تبریزی در روز چهارشنبه دوازدهم شهریور به «شمس تبریزی و ابن عربی» اختصاص داشت که با سخنرانی حجت الاسلام قاسم کاکایی به صورت مجازی پخش شد.

تنها سندی که از شمس تبریزی داریم «مقالات» است. در مقالات، بیشترین بسامد نام‌ها، پس از مولانا، شخصیتی است به نام «شیخ محمد» که شمس می‌گوید در دمشق بوده و اوصافی از او به عنوان عارف بزرگ و اهل معرفت، ذکر می‌کند. می‌گوید: «شیخ محمد کوهی بود»، «شگفت مردی بود»، «رسمانی بود ستبر و دیگران در برابرش چونان رشته‌های باریک» شمس از این شیخ محمد زیاد یاد می‌کند. با این اوصاف، بسیاری معتقدند که شیخ محمد همان «ابن عربی» است، البته شمس از این شیخ محمد انتقادات سختی هم می‌کند. بعضاً به تمسخر هم می‌گیرد و تناقض‌گویی‌هایی در سخنان او پیدا می‌کند. این را هم درباره او به زبان می‌آورد که «در مقام متابعت نبود» البته این را هم خطاب به مولانا می‌گوید که «مرا از او فایده بسیار بود، اما نه چندان که از شما». شمس، مولانا را به «دُر» و شیخ محمد را به «ریگ بیابان» و «سنگریزه» تشبیه می‌کند.

**«شیخ محمد» مقالات کیست؟**

اما این شیخ محمد کیست؟ آیا همان ابن عربی است، یا خیر؟ استاد موحد معتقدند که همان ابن عربی است که او را «شیخ اکبر» می‌خواندند. استاد موحد یک جا هم تصریح می‌کنند: «شیخ محمد ابن عربی». دیگرانی هم مانند «نیکلسون»، شیخ محمد را همان ابن عربی می‌دانند. دکتر امید صفی که تحقیقی تاریخی / عرفانی کرده اند و در این باره مقاله‌ای نوشته‌اند، با ضرس قاطع می‌گویند که شمس حتماً با ابن عربی در دمشق ملاقات کرده است؛ پس شیخ محمد همان ابن عربی است. برخی از منتقدان ابن عربی و شارحان مثنوی که دید خوشی به ابن عربی نداشتند، معتقدند که شیخ محمد همان ابن عربی است که شمس گفته در متابعت نبوده است. ویلیام چیتیک بیان می‌کند که ممکن است ابن عربی باشد شاید هم نباشد. بعد، چند ایراد می‌گیرد. دیگرانی هم هستند، مانند پروفسور «فرانکلین لوئیس» که می‌گویند: ان شاءالله که این شیخ محمد همان ابن عربی‌ای باشد که استاد موحد گفته‌اند! هر کدام برای خود شواهدی دارند. دکتر موحد با شمس زیسته و پروفسور چیتیک هم با ابن عربی زیسته است و هر کدام شواهدی ارائه می‌دهند درباره‌ی نظرشان.

شواهد دیگری هم هست که نشان می‌دهد این شیخ محمد همان ابن عربی است. یکی اینکه شمس می‌گوید: «شیخ محمد من را فرزند خود می‌خواند». با توجه به اختلاف سنی ابن عربی و شمس که حدوداً ۲۲ سال است، کاملاً می‌خورد که شیخ محمد، ابن عربی باشد.

شمس معتقد است که او ابن عربی عارفی بزرگ است که «در متابعت نیست». یعنی تبعیت از حضرت ختمی مرتبت ندارد. تندی‌هایی که در زبان ابن عربی می‌بینیم و تعبیراتی که به مذاق متدینین خوش نمی‌آید باعث شده تا سخت به او بتازند و او را جای «محمی الدین»، «ممیت الدین» نامند. حتی عارفی مثل «علاء الدوله سمنانی» به آن تعبیرات نقد جدی دارد. مرحوم استاد جلال الدین آشتیانی وقتی شرح حالی از صدرالدین قونوی می‌نویسد، می‌آورد کتب صدرالدین قونوی میرا از مطالب قلندرانه و بی اساس است و از این حیث بر استاد خود (ابن عربی) پیشی دارد. این نیز شاهد دیگری است که شاید شیخ محمد همان ابن عربی است و شمس می‌گوید که در متابعت نیست. البته ظاهر سخن ابن عربی چنان است در حالی که تشریح در او در حد اعلا است.

**انتقاد تند شمس از عرفا**

یک سوال که باید به آن پاسخ داد این است که چرا شمس نسبت به عرفا تند است و به آن‌ها حمله می‌کند؟ به نحوی که او را به «شمشیر» تشبیه کرده اند! نه فقط ابن سینا و فخر رازی و شهاب الدین سهروردی را نقد می‌کند و از شمشیر خود بی‌نصیب نمی‌گذارد، بلکه با بایزید و جنید و خیلی از عرفا نیز چنین برخورد می‌کند. حتی در کودکی با پدرش هم این‌گونه بوده است. این را هم می‌بینیم که از مولانا نیز نقد و انتقاد می‌کند و می‌گوید که مولانا محبت صیرف است. به تعبیر امروز ما «مرید جمع کن» است. اگر شمس، شیخ محمد و بایزید و جنید و حلاج را عارف می‌داند چرا انتقاد می‌کند؟

آن چیزی که ما از شمس در دست داریم «مقالات» است که کتاب هم نیست، مجموعه‌ای از گفتارهای اوست که تندنویس‌ها یادداشت کرده‌اند و بعد جمع‌آوری شده است. بسیار هم آشفته و پراکنده است و بعضی وقت‌ها غیر قابل فهم. صرف و نحو ظاهری کتاب هم مشکل پیدا می‌کند. استاد موحد هم این را ذکر کرده‌اند. سخت است که از مقالات استفاده کنیم تا شخصیت شمس را بشناسیم و بگوییم چرا چنین انتقادهایی نسبت به اهل معرفت داشته است. قطعات مقالات مانند پازلی است که هر کس از ظن خود آن‌ها را می‌چیند و می‌سازد. این می‌شود: مقالات در مقالات. پس ناچار باید الگویی داشته باشیم تا بتوانیم شخصیت شمس را بشناسیم.

قطعاً شمس عارف است و نزد اولیا خدا رفته است. اما اینکه مشرب او چگونه بوده است؟ باید برای شناخت آن، نمونه‌ای داشته باشیم. به نظر من وقتی شناختیم که او عارف است و مشرب عرفانی او را دانستیم، آنگاه آن منظر را هم خواهیم شناخت. باید به دنبال این برویم که همدلی برای شمس پیدا کنیم. اگر بپذیریم که آن الگو، در عرفان اسلامی با شهودات باطنی و با کتاب و سنت حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار سر و کار داشته و بدانیم که فطرت انسان همان فطرت است، دیگر زمان فرقی نمی‌کند که زمان شمس بوده است یا زمان ما است. اگر عارف را پیدا کردیم آن مسائل را فهم می‌کنیم که شمس از چه موضعی دارد سخن می‌گوید. تندی‌های شمس چند وجه دارد که جزو کلیدواژه‌های اوست. این کار را می‌کند تا نفاق نوزد، جلب قلوب نکند، دکان داری نکند و انسان را به نفس خودش دعوت نکند و آن‌ها را به سمت خدا سوق بدهد.

#### نشانه‌های تندگویی شمس در سخنان او

بعضی عبارت‌ها در سخنان شمس، که از تندخویی او نشان دارد، چنین است: «هر که را دوست دارم جفا پیش آرم. اگر آن قبول کرد، من خود همچنین گلوله از آن او باشم». باز می‌گوید: «وفا خود چیزی است که آن را با بچه‌ی پنج ساله بکنیم، معتقد شود و دوستدار شود. الا کار، جفا دارد». جای دیگر می‌گوید: «آری، مرا قاعده این است که هر که را دوست دارم از آغاز با او قهر کنم تا به همگی از آن او باشم». اشاره می‌کند که ظاهر او با قهر و لطف آمیخته است؛ هم قهر را نشان می‌دهد و هم لطف را. یا می‌گوید: «آورده‌اند که دو دوست مدت‌ها با هم بودند. روزی به خدمت شیخی رسیدند. شیخ گفت: چند سال است شما هر دو هم صحبت اید؟ گفتند: چندین سال. گفت: هیچ میان شما در این مدت منازعتی بود؟ گفتند: نه، الا موافقت. گفت: بدانید که شما به نفاق زیستید. لابد حرکتی دیده باشید که در دل شما رنجی و انکاری آمده باشد به ناچار. گفتند: بلی. گفت: آن انکار را به زبان نیاوردید، از خوف. گفتند: آری».

کلمه‌ی متابعت از کلیدواژه‌های مقالات شمس و اقتباس از آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» است. شمس می‌گوید: در خانه پادشاهی ست، راه سوی پادشاه از در است. و اگر از راه دیگر بخواهید به خدا برسید دیوارها بس بلند است، نعوذ بالله که بیفتد. درباره‌ی بعضی از مشایخ هم که همه‌ی توجهشان به خداست و حضرت ختمی مرتبت را نمی‌خواهند ببینند می‌گوید: «ایشان همه احدیان‌اند، ما محمدیانیم».

#### مشابهت و تفاوت شمس و ابن عربی

اما مسأله مهم آن است که شمس و ابن عربی که هر دو عارف هستند، چه تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی دارند. به نظر چنین می‌رسد که در این میان دو طریق وجود داد: یکی طریق معرفت است و دیگری طریق محبت. البته هیچ عارفی از این دو خالی نیست. هر کسی که به خدا معرفت پیدا کند، عاشق جمال خدا می‌شود. کسی هم نمی‌تواند مُحب خدا باشد و به خدا معرفت نداشته باشد. لذا بحث معرفت و محبت هم در نزد ابن عربی هست و هم در شمس. ولی در ابن عربی، طریق معرفت پُررنگ است و در شمس، طریق محبت.

در طریق معرفت، فنا یعنی فناى پندار. «پرده‌ی پندار می‌باید درید». پندار را کنار می‌زنیم و به یک معرفت دیگری می‌رسیم. شناخت من از خود خودم، آنجا مطرح می‌شود. اما در طریق محبت، فنا یعنی فناى اراده در معشوق. یعنی از خودم هیچ نخواهم و تسلیم معشوق باشم. در طریق معرفت، رابطه‌ی من با خدا، که یک وجود مطلق است و یک امر قدسی است، رابطه حیرت و هیبت است؛ می‌شود رابطه‌ی «من آن». اما در طریق محبت، یک نوع عاطفه و شور و

نشاط مواجهه ی با «تو» داریم. لذا رابطه می شود: «من تو». در طریق معرفت، بحث از وحدت وجود بیشتر مطرح است و در طریق محبت بحث از وحدت شهود. در طریق معرفت، راه طولانی تر است. اما در طریق محبت، راه کوتاه تر است. در طریق معرفت، از بین رفتن تعین مطرح است. اما در عشق، منیت شخص از بین می رود.

به تعبیر بعضی، طریق معرفت ابن عربی به غرب جهان اسلام مربوط است، اما طریق محبت مربوط به شرق جهان اسلام است. عطار، سنایی، نظامی و مولانا را در طریق محبت می بینیم، اما این دو طریق شرق و غرب جهان اسلام، در یک جا به هم مربوط می شوند و آن در قونیه است. در قونیه، صدرالدین قونوی که عصاره جناب ابن عربی است و در کودکی در دامان او پرورده شده و پسر خوانده اوست، طریق معرفت می ورزد. اما مولانا، سخنگوی شمس است. خود می گوید: «صدای توست این همه گفتار من». عرفان اسلامی، در اینجا به هم گره می خورد.

اما به تفاوت های طریق معرفت و محبت هم فهرست وار اشاره کنم. ابن عربی و شمس هر دو در کودکی مورد توجه بوده اند. منتها این معرفت را معرفی می کند و آن دیگری محبت را. ابن عربی می گوید هنوز بر صورتم مو درنیامده بود که «ابن رشد» به دیدن من آمد تا ببیند از معرفت چه دارم. پس از این ملاقات بود که ابن رشد به پدرم (پدر شمس) گفت که خدا را شاکرم که کسی را ملاقات کردم که قفل های معرفت را باز کرده است.

شمس می گوید که عادت به نوشتن ندارد. اما ابن عربی حدود هفتصد کتاب و رساله نوشته و به او منسوب است. شمس اهل قدم است اما ابن عربی اهل قلم. یک فقره از کتاب های او، «فتوحات»، سی و چند جلد است. به هر حال، این دو طریق، همان طور که اشاره شد، در قونیه به هم می رسند. مولانا انفجار شمس می شود و صدرالدین قونوی از ابن عربی می گوید. برخورد این دو را در قونیه می بینیم.